

معرفی کتاب

اسلام، جهانی شدن و پست مدرنیته

Islam, Globalization and Postmodernity, Edited by Akbar s. Ahmad and Hastings Donnan, London and New York, Rowlledge, 1994.

اسلام، جهانی سازی و مفاهیم پست مدرنیستی از روابط متقابل و پیچیده‌ای در جهان امروز برخوردارند. از یک سو، مسلمانان از روندها و جریانات و پیامدهای جهان سازی در هراس هستند و از طرف دیگر، مفاهیم پست مدرنیستی گفتمان‌های خارج از مدرنیته مباحث اسلامی را احیاء نموده است. در کنار این روابط، تعامل جهانی شدن و مفاهیم پست مدرنیستی به تعامل پیچیده اقتصاد و فرهنگ کمک نموده و این امر اولویت بخشی به یکی از عوامل اقتصادی و یا فرهنگی را برای کشورهای اسلامی بسیار مشکل ساخته است. کتاب اسلام، جهانی شدن و پست مدرنیته سعی کرده در پردازش این امر از متفکران صاحب نظر در حوزه‌های مختلف یاری بگیرد. لازم به ذکر است که تمرکز عمده این بحث در کتاب یاد شده، درک و فهم جایگاه مباحث اسلامی (در کلیت آن) در عصر جهانی شدن و فضای سیال پست مدرنیستی است.

گسترش روز افزون اطلاعات به واسطه رسانه‌های ارتباط جمعی، جریان مهاجرت و جهانگردی، به هم پیوستگی فزاینده‌ای در سراسر جهان بوجود آورده است (نش، ۱۳۸۰، ص ۷۷) پدیده‌ای که امروزه به جهانی شدن (Globalization) موسوم است. جهانی شدن زمینه تبادل و تعامل بین کشورهای مختلف را فراهم آورده و در این

زمینه، جنبه‌های اقتصادی، تبادل کالاهای مصرفی و سودآوری بیشتر را در اولویت قرار داده است. این امر ریشه در نفوذ مباحث مکتب اصالت فایده (Utilitarianization) در ساختار ملی کشورهای غربی دارد. غربیان در راستای آز و نیاز^۱ خود و اشباع بازارهای مصرف داخلی، رو به سوی مرزهای فرا ملی نهادند و پدیده استعمار و استثمار و امپریالیسم را آفریدند.

اما چرا گرایش یا حتی هجوم کشورهای غربی به کشورهای جهان سوم را در قالب پدیده استعمار به شکل کلی توصیف می‌کردند؟ به سخن دیگر، نباید آن را نوعی جهانی شدن دانست؟ یا چرا آن را جهانی‌سازی نخواندند؟ پل هرست و گراهام تامسون آن را بین‌المللی شدن می‌دانند (نش، صص ۷۸-۷۹) زیرا کشورها نقش اصلی را در این تبادلات داشتند. به عبارت دیگر، جهانی‌شدنی که امروزه از آن بحث می‌شود، حاکمیت دولتها را به شدت تحت تأثیر قرار داده است. به عنوان نمونه می‌توان به مصوبه دادگاه نورنبرگ اشاره کرد. در آن مصوبه تصریح شده است که افراد ساکن در یک کشور در صورت تعارض گزینش اخلاقی (Mortal Choice) با قوانین داخلی کشور، می‌توانند به عنوان افراد بشری از وظایف شهروندی خود پیروی نکنند. (نش، صص ۷۸-۷۹)^۲ پس علت اصلی این نامگذاری و وجه ممیزه آن در چیست؟ پاسخ سؤال را باید در نقش فرهنگ و به سخن بهتر اولویت یافتن نقش فرهنگ در عرصه جهانی دانست. در ورای تبادل اقتصادی و در پس نظام جهانی اقتصادی، باید در جایگاه فرهنگ و تأثیر فرهنگ غربی بر فرهنگ کشورهای غیر غربی اشاره کرد. فرهنگ کوکاکولانیزاسیون، مکدونالدیزاسیون و دیسنی‌فیکاسیون از آن جمله‌اند. (گل محمدی، ۱۳۷۹، ص ۸۲) باز این سؤال مطرح می‌شود که چرا امروزه فرهنگ از اهمیت بیشتری برخوردار است؟ و تا قبل از این بدین سان مطرح نبوده است. اهمیت این سؤال، در طرح تقابل تمدن اسلامی با تمدن غربی به جای ایدئولوژی کمونیستی است. این طرح را باید در نحوه شکل‌گیری نحله فکری پست مدرنیستی در غرب بررسی نمود. غرب تا قبل از این، فرهنگ خود را برتر از فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر می‌دانست و به همین دلیل در صدد برآمد تا تمدن‌های غیر غربی را با فرهنگ غربی و غربی‌شدن (Westernization) آشنا نماید و در این راستا

استثمار آن کشورها را بسیار منصفانه می‌دانست. اما امروزه دیگر غرب همانند گذشته به ارزش‌های خود ایمان ندارد و شکاکیت فزاینده‌ای ناشی از تفکرات پست مدرنیستی، کلیت و ساختار تمدنی غرب را تحت تأثیر قرار داده و در عین حال فرهنگ‌های حاشیه‌ای، غیر غربی و ماقبل مدرن را مورد شناسایی و پذیرش قرار داده و روال قدیمی هر فرهنگی که غربی نیست، باید غربی شود و یا محکوم به فنا است نیز رو به زوال نهاده است و حتی دیگر این امر، خود غرب را نیز با مشکل مواجه کرده است.^۳ «سر بر آوردن مجدد نژادپرستی و ناسیونالیسم‌های قومی در چهار گوشه جهان - که در گذشته از اجزای سازنده مرام‌های نازیست‌های هیتلری بوده - سر بر آوردن انواع بنیادگرایی‌های مذهبی که علی‌الاصول با هر گونه آزادی اندیشه مخالف هستند، پیدا شدن انبوه فرقه‌های مذهبی و عقیدتی که انفجار عمومی ساده‌باوری و ناعقل‌گرایی» (دولاکامپانی، ص ۵۳۲) از آن جمله‌اند. اما این که پست مدرنیسم به طور کلی چیست، نمی‌توان یک تعریف مشخص ارائه داد، زیرا مورد اتهام قرار خواهد گرفت که در راستای ساختن نوعی روایت بزرگ که توسط خود پست مدرنیسم مورد حمله قرار گرفته است، می‌باشد. علی‌رغم این امر، برخی ویژگی‌های آن را می‌توان فهرستوار مطرح کرد: «مفاهیم خود ارجاعی، دگر اندیشی (Heterodoxy)، التقاط‌گرایی، حاشیه‌ای شدن، مرگ یوتوپیا (مانند کمونیسم)، مرگ مولف، بی‌شکلی، ناکارکردی، ساختارشکنی، واگرایی، جایگزینی، عدم تداوم، نگرش غیر محوری به تاریخ، پراکندگی اشاعه، گسست، عدم تمرکز موضوع، آشوب، شورش، سوژه به عنوان قدرت، نوع/تفاوت/قدرت (احتمالاً مثبت‌ترین تجدید نظر در پدرسالاری) عدم حل معنا در بحث، حذف خود به خود دال‌ها، نشانه‌های نامحدود، نقد خرد، فرایند بازنمایی‌ها و ... (ص ۱۱) به این دلیل، فرآیند جهانی شدن بیش از این که در راستای همگون‌سازی باشد، در درون خود، ناهمگونی فرهنگ‌ها و قومیت‌ها را پرورش می‌دهد. البته این امر نباید ما را از فرهنگ غربی که به ساز و کار غنی‌تری مجهز می‌باشد، غافل نماید. لیکن باید از این فرصت به نحو مطلوب استفاده نمود. در عین حال باید به این امر نیز توجه نمود که علی‌رغم افزایش صادرات مقوله‌های فرهنگ جهانی، پیام فرهنگی ممکن است برداشت متفاوتی را از مبدأ به

مقصد و یا در مکان‌ها مختلف در پی داشته باشد و در نهایت این که، «جریان فرهنگی ضرورتاً بر روابط اقتصادی و سیاسی استوار نیست، بدین معنی که جریان تبادل فرهنگی می‌تواند در موارد مختلف به طور خود جوش باشد.» (ص ۳). در مجموع، جهانی شدن متأثر از تفکرات پست مدرنیستی، اهمیت فرهنگ را به قدری افزایش داده که گویی مجدداً قاره‌ای جدید با فرهنگ‌هایی جدید کشف شده است که حرف‌هایی برای گفتن دارند یا به عبارتی دیگر، رفتارهای ماجراجویانه اروپائیان در اواسط قرون ۱۵ و ۱۶ در حال تکرار شدن است.

فرهنگ اسلامی در مطالعات سیاسی و اجتماعی غرب به دو گونه مورد بحث و بررسی قرار گرفته است: از یک سو، فرهنگ اسلامی هنوز با پیامدهای مدرنیته تطابق درستی نیافته است. به عنوان نمونه سکولاریسم یا دنیوی شدن با مقاومت‌های زیادی در مطالعات اسلامی مواجه شده است. لذا از آن به عنوان فرهنگ ماقبل مدرن (Pre-Modern) نام می‌برند. از سوی دیگر، فرهنگ اسلامی همانند فرهنگ‌های قومی و مذهبی به عنوان یکی از اجتماعات موجود در جامعه در کنار اجتماعات دیگر جامعه مطرح است نه به عنوان فرهنگ پایه یا زیربنای ساختار اساسی جامعه. این مساله اخیر که بی‌ارتباط با مورد اول نیست، در جوامع چند قومیتی و در مباحث چند فرهنگ‌گرایی^۴ (Multi-Culturalism) بسیار مورد بحث و بررسی می‌باشد.

علی‌رغم مشکلاتی که مطالعات اسلامی در غرب با آن مواجه می‌باشد علاقه مسلمانان جهان نه تنها به آن کاهش نیافته بلکه در طی دوران سکولاریستی افزایش نیز یافته است. اگر این بحث را در کنار افزایش اهمیت فرهنگ‌ها و زیست‌جهان‌های غیر غربی به واسطه تفکرات پست مدرنیستی قرار دهیم ضرورت مطالعه کتاب اسلام، جهانی شدن و پست مدرنیسم، روشن خواهد شد. همانطور که اکبر احمد معتقد است «مسیحیان در آمریکا، هندوها در هند و بوداییها در تایلند همگی در تلاش برای غلبه بر بی‌یقینی‌های ناشی از پسامدرنیسم، به تعصب در عدم تساهل مذهبی مرتبط با بنیادگرایی روی آورده‌اند.» (نش، ص ۱۱۴)

در اینجا سعی بر این است دو محور کلی و عمده کتاب مطرح و سپس به برخی از مباحث آن اشاره شود. بحث اول به رسانه‌های غربی و تصویری که آنها از اسلام ارایه می‌دهند، باز می‌گردد. تصاویری که رسانه‌های غربی از الگوهای اولیه شرق‌گرایانه سنتی از مسلمانان ارائه می‌دهند آنان را بیشتر آنارشیست‌هایی سیاسی و خودکامگانی در قبال زنان نشان می‌دهند که این امر جایگزینی اسلام به جای کمونیسم، برای مقابله بسیار موثر بوده است. در مقابل، مسلمانان نیز اقدامات مسیحی همچون قواعد و برنامه‌های سازمان ملل در بوسنی، فلسطین و کشمیر را به عنوان جنگ صلیبی معاصر علیه مسلمانان می‌دانند که نیاز به جهاد دارد، حمله مستقل آمریکا و انگلیس بدون هماهنگی مجامع بین‌المللی بر افغانستان در تشدید این جو، کمک کرده است. این مسأله در کنار مسایل بوسنی، آیات شیطانی و جنگ خلیج فارس در حافظه تاریخی مسلمانان جایگاه خوشایندی ندارد. میزان پوششی که رسانه‌های غربی در قبال تحولات کشورهای اسلامی داده‌اند، به حدی است که امروزه اصطلاحاتی همچون فتوا، جهاد، آیت الله، مغول (به معنی شخص قدرتمند و به خصوص اشاره به غول‌های تجاری (mogules)) و حریم در مورد محدودیت جنسی و استثمار زنان اصطلاحاتی آشنا در زبان انگلیسی شده‌اند.

از سوی دیگر، رسانه‌های غربی، در ابتدا تمامی تحولات کشورهای اسلامی را پوشش می‌دادند حتی پیام‌های افراطی گروه‌های تندروی اسلامی را نیز منعکس می‌کردند ولی بعد سعی نمودند که واکنش‌های معتدل مسلمانان را نیز مطرح کنند. رسانه‌های غربی حتی در پوشش دادن وقایع جهان اسلام، روالی دوگانه را طی نمودند؛ به عنوان نمونه رسانه‌های غربی در مورد بوسنی و تخریب مسجد بامبری در سال ۱۹۹۲ پوششی مناسب ارایه دادند ولی در جنگ خلیج فارس و تحولات اخیر افغانستان، بسیار محتاطانه و محافظه‌کارانه عمل کردند. «این برداشت ظاهری و دوگانه در قبال مسلمانان در رسانه‌های غربی، سوءظن‌ها و شک‌هایی را برانگیخت که چرا برخی مسلمانان حمایت می‌شوند و برخی نه» (ص ۱۰)

محور دوم، بیشتر از محور اول مورد بحث کتاب بوده است. این محور به بحث مهاجران مسلمان جویای کار به کشورهای غربی اشاره دارد. مسلمانان مهاجر زیادی برای دسترسی به زندگی اقتصادی بهتر عازم سرزمین‌هایی می‌شوند که فرهنگ آنجا در بسیاری موارد تناسب و همگونی با فرهنگ اولیه‌شان ندارند و آنها به دلیل غیر نافذ بودن فرهنگ‌های محلی در فراتر از مرزهای خود، مشکلات زیادی را در مواجهه با واقعیت‌های بیرونی دارند. مشکلاتی نظیر ارتباط با جنس مخالف، ایجاد ارتباط برای ازدواج‌های مورد نظر یا تطابق مذهب با زندگی جدید از آن جمله‌اند به طوری که در کشورهای غربی بحث فرهنگ ثالث (Third Culture) مطرح شده است. همچنین مسلمانان مهاجر و ساکن در یک کشور هنوز در میان خود به یک اجماع از تعریف اسلام نرسیده‌اند و این امر نیز اختلافات درونی ایجاد کرده و موقعیت آنها را دچار تزلزل نموده است. «امروزه مهاجران مسلمانان به باز تعریف هویت خود نیاز دارند و ما شاهد هویت‌های هم‌نشان یا یکسان شده (Hyphenated / Hyphen) نظیر مسلمانان بریتانیایی یا آمریکایی هستیم که نه تنها تفاسیر بدیعی از جهان دارند، بلکه‌های مدهای خاصی را مانند نحوه لباس پوشیدن، رفتار کردن و اعتقاد را با خود به همراه می‌آورند و یقین‌های قدیمی را زیر سؤال می‌برند.» (ص ۶۰)

ادوارد سعید، متفکر برجسته فلسطینی، در مورد مساله مهاجران مسلمان معتقد است که «لازم است آنها را محلی و بومی ببینیم تا دیگری و شرقی» (ص ۵۱). اما ویراستاران کتاب اسلام، جهانی شدن، پست مدرنیته، این برداشت سعید را مقبول ندانسته و آن را نوعی شرق‌گرایی ساده می‌نامند و با تأیید بر اینکه شرق‌گرایی امروز در میان مسلمانان به عنوان کلیشه (Cliche) طرد شده است، آن را برای تبیین پیچیدگی‌های روابط مسلمانان در عرصه جهانی ناکافی می‌دانند و درصددند تا «با زمینه‌گرایی تفاسیر محلی اسلام در درون ساختار جهانی بررسی بهتری» صورت دهند.^۵ لذا کتاب به بحث‌های رایج در این زمینه در ترکیه، ایران، تونس، مالزی، جنبش‌های اسلامی در جهان عرب، چالش‌های زن مسلمان در جهان پست مدرن، زن و حجاب،

آموزش غیر مذهبی گروه‌های مسلمان در کشورهای غیر مسلمان و غربی و جنگ خلیج فارس می‌پردازد.

ارنست گلنر در کتاب پسامدرنیسم، خود و مذهب اشاره به سه موضع هستی‌شناختی بنیادی و غیر قابل تقلیل دارد: «۱. پسامدرنیسم یا نسبی‌گرایی در انواع فرمول‌بندی‌ها که اندیشه یک حقیقت واحد را کنار می‌گذارند، سعی در برخورد با هر یک از بینش‌ها به گونه‌ای دارد که انگار حقیقت دارد. ۲. فردگرایی فایده‌گرا که گلنر خود هوادار آن است و به حقیقت واحد اعتقاد دارد، بر این باور نیست که ما به طور قطعی کل حقیقت را در اختیار داریم و ۳. بنیادگرایی که معتقد به حقیقت واحد است و بر این باور است که آن را در اختیار خود دارد.» (رجائی، ۱۳۷۹، صص ۳۶۶-۳۶۵) گلنر معتقد است «سعی در تقلیل هر یک از اینها به امری کاملاً مبالغه‌آمیز و یا تعدیل هر یک از اینها و یا نگریستن به عنوان نتیجه‌ی مصالحه میان دو موضع دیگر کاملاً اشتباه است.» (رجائی، صص ۳۶۶-۳۶۵) اما نتیجه عملی نظر گلنر چیست؟ یا باید هر یک از این قلمرو هستی‌شناختی، حوزه‌های خاص خود را حفظ کنند و یا یکی به نفع دیگری کنار رود. دستیابی به راه حل مطلوب‌تر، نیازمند مطالعه و بررسی و تعمق بیشتر است.

علی‌رغم گستره علمی بودن کتاب حاضر، مطالعه‌ای عمیق و اندیشه‌ورزانه صورت نگرفته و کتاب صرفاً نقشه مناطق بحرانی و گسل‌ها را نشانه رفته است. البته برای شروع، بسیار روشن‌گر خواهد بود ولی مطالعات جدی‌تری لازم است تا به روالی مطلوب‌تر به دست آید و شناختی درست و صحیح از هر یک از حوزه‌های هستی‌شناختی ارایه گردد. این امر هم در کشورهای غربی و هم در کشورهای اسلامی ضروری است زیرا امروزه، همچنان که بسیاری از مباحث محلی در عرصه جهانی مطرح است، بسیاری از مباحث جهانی در عرصه محلی در حال درنوردیدن سنت‌هاست. و به همین دلیل روبرتسون اصطلاح «جهانی - محلی شدن» (نش، ص ۱۱۱) را مناسب‌تر می‌داند. این مسأله برای کشورهای اسلامی از اهمیت بیشتری برخوردار است زیرا کشورهای اسلامی هنوز در قبال عصر مدرنیته به ساز و کاری مناسب دست نیافته‌اند و بدون درک و فهم مدرنیته و شناخت نحوه جای‌گیری خود در آن دوره، وارد عصر پسامدرنیته

شده‌اند. به سخن دیگر، دغدغه اقتصاد و معیشت در این کشورها جدی است و تا مادامی که این مسأله در اولویت قرار دارد، نقش فرهنگ کم رنگ شده و شاهد مهاجرت مسلمانان جویای کار خواهیم بود. نقش و وظیفه مسلمانان دوچندان است و هر قدر تعلل بیشتر شود، نتیجه ناخوشایند خواهد بود. به قول آرجان آپادوریا، «اقتصاد فرهنگی جهانی» (اصطلاحی که او برای شرایط جدید مناسب‌تر می‌داند) «یک نظم پیچیده، مختلط، هم‌پوشاننده، و گسست‌آفرین است.» (نش، ص ۱۱۵)

داود غرایق زندی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

یادداشت‌ها

۱. عبارت «آزونیاز» در بیان حالت اروپائیان را از حمید عنایت به عاریت گرفته‌ام. رجوع کنید به:
- یادمان دکتر حمید عنایت؛ پدر علم سیاست ایران؛ به کوشش داود غرایق زندی، تهران، بقیه، ۱۳۸۰. ص ۱۷۹.
۲. البته عده‌ای نیز بر این نظرند که جهانی‌شدن نقش دولت را کاهش نداده بلکه کارکرد جدید و متفاوتی به آن بخشیده است. رجوع کنید به:
- فرهنگ رجائی، نظریه‌ی روابط بین الملل در دنیای جهانی‌شده، ترجمه پیروز ایزدی، مجله سیاست خارجی، سال چهارده، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۹.
- فرزین قریشی، «جهانی‌شدن تحریر و ارزیابی تفاسیر مختلف»، مجله سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۹.
۳. برای مطالعه در این باره رجوع کنید به:
- عبدالعلی قوام، نقد نظریه‌های نوسازی و توسعه سیاسی، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۴.
۴. برای مطالعه بیشتر در مورد چند فرهنگ‌گرایی رجوع کنید به: مجله مطالعات ملی، سال دوم، زمستان ۱۳۷۹.
۵. البته غربیان نیز برای رسیدن «به آسایش» و جذب مغزهای کشورهای مسلمان و همچنین استفاده از کارگر ارزان، به تعبیر رونالد دورکین تن به نوعی رویه سیاسی داده‌اند یعنی در عرصه‌های سیاسی، قائل به رویه‌های عملی هستند تا رویه‌های ذاتی. به سخن دیگر، در عرصه سیاسی و دولتی باید آموزه‌های جامعه کاملاً بی‌طرف باشند. به عنوان نمونه رجوع کنید به:
- John Rawls, A Theoy of Justice. Oxford, Clarndon Press, 1978.
- John Rawls. Political Liberalism. New York, Clumbia University Press, 1995.
- جین همتن، فلسفه سیاسی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، طرح‌نو، ۱۳۸۰.

منابع و مآخذ

۱. دولاکامپانی، کریستیان، تاریخ فلسفه در قرن بیستم، باقر پرهام، تهران، آگه.
۲. رجائی، فرهنگ، نظریه روابط بین‌الملل در دنیای جهانی شده، پیروز ایزدی، مجله سیاست خارجی، سال چهارده، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۹.
۳. گل‌محمدی، احمد، فرهنگ تهاجم، تبادل، تحول، مجله مطالعات ملی، سال دوم، زمستان ۱۳۷۹.

۴. نش، کیت، جامعه‌شناسی معاصر، جهانی شدن، سیاست، قدرت، محمدتقی دلفروز، تهران، کویر، ۱۳۸۰.

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ژنرال جان براونلی

۱. پروین اف بیولی (Bawley) ژنرال جان براونلی، دانشگاه ویل
۲. بروس بلن: مسکوئیتا (Bruce Blenod Mesquita)؛ مؤسسه هیوزر دانشگاه استامبول
۳. ویلیام ایزد کونولی (William E. Connolly)؛ بخش علوم سیاسی، دانشگاه جنویر
۴. گری کاکس (Gary Cox)؛ بخش علوم سیاسی، دانشگاه کالیفرنیا
۵. رابرت داند (Robert A. Dahl)؛ بخش علوم سیاسی، دانشگاه ویل
۶. ایزابلا الیس (Elizabeth Ellis)؛ بخش علوم سیاسی، دانشگاه ای وام کورانس
۷. جان فرخان (John Ferejohn)؛ بخش علوم سیاسی، دانشگاه استامبول